

پرونده سانسور مطبوعات را ورق می‌زنیم

این تصور که «محمد مسعود»، روزنامه‌نگار بی‌پروای دهه ۲۰ و مدیر و مسؤل روزنامه پرآوازه «مرد امروز» سرانجام جانش را قربانی قلم خواهد کرد، تصویری دور از ذهن نبود. همه آنها که مسعود را می‌شناختند و روزنامه «مرد امروز» را می‌خواندند، می‌دانستند که مسعود سرانجام قربانی قلمش خواهد شد. اما روز جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ وقتی خبر ترور مسعود انتشار یافت، هزاران نفر از مردم ایران با بهت و حیرت خبر را پذیرفتند. مسعود که بود؟ چگونه و چرا کشته شد؟ بررسی زندگی و پرونده مرگ مسعود بررسی برگهای دیگری از تاریخ اختناق و سانسور در ایران است.

* * *

روزنامه‌نگاران مقتول و شهید ایران

محمد مسعود

تحقیق و نگارش: هوشنگ اعلم



روزنامه‌نگاری که اسرار قتل مر موزش ۳۶ سال بعد فاش شد!

همان چیز است که می‌تواند ارفساء کننده روح عاقلی او باشد و وسیله‌ی برای فریاد درد عایش و این وسینه را چندی بعد از آمدنش به تهران و در روزهای سرگردانی و رنج به کار گرفت و نوشتن یک کتاب داستان انتقادی و شورانگیز به نام «تفریحات شب» را به صورت داستان دنباله‌دار در روزنامه شفق آغاز کرد. و این داستان با همان نام اصلی خودش، یعنی با امضاء «محمد دهاتی» چاپ و منتشر می‌شد.

«تفریحات شب» نگاهی بود به زندگی مردم اعیان احتیاج و به زندگی خود مسعود که از زیرین‌ترین لایه‌های جامعه آمده بود و محمد دهاتی با دقتی شگرف و تئوری شیوا، تئوریگر تنگی‌های زندگی اعیان بود و همین داستان «محمد دهاتی» را برای قشر روزنامه‌خوار و اهل کتاب مطرح کرد. نویسنده چهره‌دستی متولد شده بود.

● سفر به اروپا...

محمد دهاتی چهارماده یکی از کسانی بود که تفریحات شب را خواند و سخت تحت تأثیر قدرت قلم محمد دهاتی قرار گرفت و هم او بود که از ژنو به داور وزیر دادگستری وقت نوشت: «اگر این جوان، همین در دهاتی بتواند به اروپا

اما محمد که نام خدادادی اش «دهاتی» بود و همه او را «محمد دهاتی» می‌شناختند، در تهران برای گذران زندگی به کارهای مختلف پرداخت: مدتی کارگر چاپخانه اقبال بود و نقاشی‌های کتاب‌های چاپ سنگی را قلم می‌زد. چندی کارگر مکانیک شد. زمانی معلم برد و بعد به فکر تأسیس تجارتخانه افتاد و در دو تن از دوستانش به نام‌های محمدباقر اعتضاد و جواد دانیال‌پور شرکت حق‌العمل‌کاری تشکیل داد. اما هیچ‌کدام از کارهایی که برای اسرار عایش و به ناچار انجام می‌داد، محمد را راضی نمی‌کرد. در همین سال‌ها بود که نوشتن را به طور جدی آغاز کرد.

تفریحات شب: نویسنده‌ی ستولد می‌شود...

محمد دهاتی، عشق به نوشتن را از دوران مدرسه در خودش شناخته بود و در همان دوران به تقلید از روزنامه‌سور اسرائیل روزنامه‌ی درست کرده بود به نام «شفق» و روزنامه‌ی که دست‌نویس خودش و دوستانش بود و فقط یکبار در پنجاه نسخه به اصطلاح منتشر شد. اگر چه در آن دوران کار محمد تقلیدی کرده‌گانه در روزنامه‌نویسی بود، اما دست کم این حسین را داشت که «محمد دهاتی» فهمید روزنامه‌نویسی

«محمد مسعود» در قم به دنیا آمد. سال ۱۲۸۰ شمسی. جدش از روحانیون قم بود، «آخوند ملا عبدالله» و پدر بزرگش «آخوند سلا محمد قمی» که از قم به آشتیان کوچید و همانجا ماند تا در گذشت و بعد از مرگ به خاطر زهد و وارستگی اش و اینکه مردم او را صاحب کرامات می‌دانستند قبرش زیارتگاه اهل ارادت شد.

پدر «محمد» اما، پیشه‌ور ساده‌ی بود و طرفدار مشروطه‌خواهان و روشنفکران زمانه‌اش و مادر، همه زندگی‌اش اشک و دعا بود، برای مطمینت ائمه می‌گریست یا بدبختی خودش، فرقی نمی‌کرد و «محمد» در چنین خانواده‌ی به دنیا آمد. رشد کرد و دوران مدرسه ابتدایی را به آخر رساند. بعد از تمام شدن دوره دبستان از آنجا که دبیرستانی در قم نبود تا بتواند ادامه تحصیل دهد، در یکی از حوزه‌های علمیه قم به تحصیل علوم دینی پرداخت. و چندی بعد، پس از آمیختن مقدمات عربی و علوم ادبی رایج در آن زمان از حوزه بیرون آمد و بعد از مدتی بیکاری و سرگردانی، به همراه یکی از هم ولایش‌هایش «لطف‌الله»، راهی تهران شد که «لطف‌الله» بعدها میرزا لطف‌الله شد و صاحب مجله «ترقی» و به سرعت پله‌های «ترقی» را طی کرد.

● مسعود در یکی از شماره‌های روزنامه برای هر کسی که نخست‌وزیر وقت (قوام‌السلطنه) را اعدام انقلابی کند، یک میلیون ریال جایزه تعیین کرد و سند رسمی و محضری این جایزه را نیز به چاپ رسانید!

مساوات و برادری، گفته‌های مبهم و افسانه و خالی از هر گونه حقیقت و معنی است.»
و به این ترتیب روزنامه‌یی متولد شد که از همان نخستین شماره قلب قدرت فاسد زمانه را نشانه گرفت و رو در روی قدرت قاهر دربار و همه وابستگان فاسد دستگاه حاکمه ایستاد. بی هیچ تعارف و مجامله‌یی.

● روزنامه‌نویس مردم

محمد مسعود از همان نخستین شماره مرد امروز نشان داد که جز به توده مردم به هیچ حزب و دستگاهی وابسته نیست و سر در آبخور هیچ بیگانه‌یی ندارد. او با صراحت از دخالت‌های روس و انگلیس در ایران ابراز انزجار می‌کرد و بر محابا به وابستگان و نوکران این دو کشور می‌تاخت. او در واقع روزنامه‌نویس مردم بود. از میان مردم آمده بود و درد مردم را فریاد می‌کرد و به همین دلیل «مرد امروز» از نخستین شماره مورد توجه مردم قرار گرفت. روزهای شنبه که «مرد امروز» منتشر می‌شد پیش از غروب آفتاب تمام نسخه‌های آن به فروش رفته بود و گاه

از نخست‌وزیر تا فراش، از وکیل و وزیر تا منشی و ثبات، همه را ملاقات کرده و زندگی خود را شرح داده‌ام، همگی دفعه اول یک مشت دروغ تحویلیم داده و دفعه دوم به حضور راهم نداده‌اند.» و به این ترتیب مسعود همچنان سرگردان ماند.

● دیکتاتور رفت...

بعد از شهریور بیست که دیکتاتور از ایران رفت، اوضاع کمی تغییر کرد. روزنه‌یی، اگر چه موقت، برای نفس کشیدن گشوده شد، و در همین زمان محمد مسعود توانست امتیاز شریه «مرد امروز» را بگیرد و اولین شماره هفتاد و نه مرد امروز صبح روز پنجشنبه ۲۹ مرداد سال ۱۳۲۱ انتشار یافت. مسعود در اولین شماره روزنامه، در مطلبی که با عنوان «مرام ما در انتشار روزنامه مرد امروز» چاپ شده، تکلیفش را با خودش، با خواننده‌اش و با هیأت حاکمه روشن کرد و در جایز از این مطلب نوشت: «ما معتقدیم که تا وقتی یک نفر گریسته در سراسر کشور بیفت می‌شود، کلمات وحدت ملی، تعاون و همکاری

بباید و چندی تحصیل کند ممکن است نویسنده زبردستی بشود.» و داور از علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت خواست که مسعود را برای تحصیل روزنامه‌نگاری به اروپا بفرستد و به این ترتیب «محمد دهانی» اعزام اروپا شد و در بروکسل به تحصیل رشته روزنامه‌نگاری پرداخت.

دوران تحصیل او در رشته روزنامه‌نگاری چهارسال طول کشید و او در تمام این مدت با علاقه به مطالعه و آشنایی با فن روزنامه‌نگاری در اروپا مشغول بود و بعد از اتمام دوران تحصیل به عنوان اولین روزنامه‌نگار تحصیل کرده وارد ایران شد. و در این زمان، نام فامیل خود را که عمری از داشتن آن عذاب کشیده بود عوض کرد و «مسعود» گذاشت.

● باز هم سرگردانی....

«محمد دهانی» که حالا محمد مسعود شده بود، با امید اینکه بتواند روزنامه‌نگاری را در ایران به مسیر واقعی‌اش بیاندازد، به کشور برگشت. اما برخلاف تصورش، نه تحویلش گرفتند و نه کاری به او رجوع کردند. خودش در این باره نوشت: «ابداً خیال نمی‌کردم که در وطن خود از همه جای دنیا خارجی‌تر باشم. دو سال و نیم است بیکارم. در جایی که دو روز و نیم هم نمی‌شود بیکار بود. سعی دادم چطور تا به حال از گرسنگی نمرده‌ام. در این مدت هر دربی را زده و به هر دامنی دست دراز کرده‌ام، ولی افسوس که دیگر در اینجا درب و دامنی وجود ندارد.



● در مرداد ماه ۱۳۲۶، به روال همیشگی به مناسبت سالگرد مرد امروز، مراسم ساده‌ای در خانه‌ی مسعود با شرکت همکاران اداری و کارگران مسعود: شیفته، دللو، داوری (نشاش و کاریکاتوریست) ظرفیان عکاس چاپخانه برگزار شد، این عکس دسته جمعی در آن روز گرفته شد، در طرفین

چرا حزب توده محمد مسعود را کشت؟

کسانی که نتوانسته بودند آنها را تهیه کنند، به ده برابر قیمت از دیگران می خریدند. سی هزار تیراژ برای یک روزنامه در آن دوران، شگفت آور بود. اما با این همه بسیاری از مردم به آن دسترسی پیدا نمی کردند.

سومین شماره مرد امروز به خاطر سرمقاله‌یی که مسعود علیه بانک ملی ایران و در

اعتراض به افزایش نشر اسکناس نوشته بود توقیف شد. این اولین توقیف مرد امروز بود که بنابر شکایت ابتهاج مدیرعامل بانک ملی انجام شد.

● این دارالعجزه ...

توقیف مرد امروز، مسعود را که سری ترس و دلی سرشار از عشق به مردم داشت، جری‌تر کرد و شماره چهارم مرد امروز، پس از رفع توقیف با مقاله‌یی کوبنده‌تر منتشر شد و در شماره پنجم، مسعود که وزارت فرهنگ و نظام آموزش و پرورش را یکی از عوامل عقب ماندگی ملت می دانست، در سرمقاله‌یی با عنوان «خراب کردن این دارالعجزه قدم اول برای آبادی کشور است» نظام آموزش کشور و سردمداران این نظام را مورد حمله قرار داد.

در شماره ششم که در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۲۱ منتشر شد، قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت را به باد حمله گرفت و نوشت «اقای قوم السلطنه ملت را مسخره می کنند و به ریش جرایب می خندند» به این ترتیب محمد مسعود بی هیچ استثنائی و بی آنکه مصلحت‌اندیشی مانع کارش باشد هر صاحب قدرت فاسدی را از نخست‌وزیر گرفته تا بازاریان وابسته، مدیران کل و معاونان فاسد دستگاهها را به باد حمله می گرفت.

برای او هیچ حزب و دسته و گروهی حقانیت نداشت مگر توده مردم، او در

● جایزه برای اعدام قوام السلطنه

این سند برای خدمت به مملکت و جامعه تعهد می نمایم مبلغ یک میلیون ریال به خود یا ورثه کسی پردازم که قوام السلطنه را در زمان زمامداری یعنی قبل از سقوط کابینه او معدوم نماید.

و بعد ضمن مقاله‌یی در کنار این سند با بر سردن خیانت‌های قوام السلطنه و استناد به ماده ۶۱ قانون مجازات عمومی نوشت: ای گرسنه بی‌نوائی که می‌گویی از جان خود سیر شده حاضر به انتحار هستی، ای مظلوم بدبختی که ظلم و جنایت این هیات حاکمه زندگی را بر تو حرام کرده که می‌خواهی با چند نخود تریاکه انتحار نمایی، من یک میلیون ریال به تو خواهم پرداخت اگر یکی از عاملین مهم بدبختی، یکی از خائنین بزرگ کشور یکی از منسبین درجه اول گرفتاری و تیردروزی کتونی مملکت را محور معدوم نمایی.

انتشار این مقاله و سند امضاء شده قوام السلطنه را آنچنان دچار وحشت کرد که تنها چند روز با اسکورت تانک به نخست‌وزیری می‌رفت و تمام خبرگزاری‌های جهان این خبر را به عنوان خبر مهم روز ایران به سراسر دنیا مخابره کردند.

در دوران نخست‌وزیری قوام السلطنه، محمد مسعود بیش از هر دوران دیگری تحت فشار قرار گرفت و بیشترین لطمه را تحمل کرد. اکثر اوقات از ترس دستگیری مخفی بود و مرد امروز را به صورت پلی‌کپی و به طور مخفیانه چاپ و منتشر می‌کرد. و این در حالی بود که قوام بارها از طریق اطرافیان از جمله «احمد آرامش»، سعی کرد مسعود را با تطمیع ساکت کند، حتی وعده پست وزارت فرهنگ را به او داد. اما مسعود همه پیشنهادها را رد کرد و همین کار دشمنی قوام را با مسعود بیشتر کرد، تا جائیکه مسعود برای کشتن قوام السلطنه در زمان نخست‌وزیری صد هزار تومان جایزه تعیین کرد. صد هزار تومان ۴۷ سال قبل که با یک حساب ساده و سرانگشتی می‌توان آن را چیزی معادل صد میلیون تومان امروز دانست.

ماچرا به این ترتیب بود که محمد مسعود نامه‌ئی سفید امضاء برای دفتر استاد رسمی که او را می‌شناخت فرستاد و تلفنی خواهش کرد که امضای او ذیل نامه تأیید شود. و این کار بنابر درخواست مسعود با ابطال تمبر انجام شد. وقتی راننده مسعود نامه را بازگرداند، مسعود با خط خودش بر روی آن نوشت: اینجانب به موجب

روزنامه‌اش هر حرکتی را که خلاف مصالح مردم می‌دید از سوی هر حزب و گروهی بود، چپ یا راست به باد حمله می‌گرفت. نه از دربار و حاشی داشت و نه از مطبوعات وابسته به دربار و دستگاه قدرت. نه از نوکران انگلیس می‌ترسید، نه از حزب توده که جیره‌خوار حکومت شوروی بود و به همین خاطر جز مردم، همه گروهها و دستگاهات وابسته و همه جیره‌خواران هیات حاکمه با مسعود سردشمنی داشتند.

● امتیاز نفت شمال و مخالفت مسعود

سال ۱۳۲۳ بود که «کافنارادزه» معاون وزیر امور خارجه شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال به ایران آمد و روزنامه‌های وابسته به حزب توده شروع کردند به تبلیغ و زمینه‌سازی برای دادن این امتیاز به شوروی. و مسعود، یکی از روزنامه‌نگارانی بود که صراحتاً با دادن چنین امتیازی به روس‌ها مخالفت کرد و صریحاً نوشت که نه تنها امتیازی به روس‌ها نباید داده شود، حتی دست انگلیس هم باید از نفت ایران کوتاه شود. این حرکت مسعود و مخالفتش با خط‌مشی حزب توده، دشمنی این حزب را علیه او برانگیخت و روزنامه‌های وابسته به حزب و نیروهای چپ در هر فرصتی مسعود و «مرد امروز» را مورد حمله قرار دادند. از جمله روزنامه مردم در شماره ۲۴ به تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۳ طی مقاله‌یی درباره محمد مسعود و مرد امروز نوشت:

«محمد مسعود شخصیتی است جاه طلب که از بدو ورود خود به زندگی اجتماعی، از شیخ وسیله‌یی برای رسیدن به هدف جاه طلبی خود فرزندگار نکرده و از هر دقیقه و ساعتی، بنانه مقتضیات زمان، از عوامل موجود حداکثر استفاده را نموده است.»

در همین مقاله مسعود به ضرورتی از انگلیس متهم می‌شود. و روزنامه مردم از اینکه مسعود آن دسته از نمایندگان مجلس و ماعدن مراغه‌یی را که طرفدار دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها بودند مورد حمله قرار داده اظهار «تاسف!» می‌کنند. حمله روزنامه‌های چپ وابسته به حزب توده علیه مسعود، همچنان ادامه می‌یابد و این در حالی است که نیروهای راست هم با مسعود به دشمنی برخاسته‌اند. اما محمد مسعود علیرغم اینکه روزنامه‌اش هر سه شماره یک بار توقیف می‌شود، و خریدش یا فراری است یا زندانی. باز دست از مبارزه برسی دارد!

● دشمنی مطبوعات!!

روزنامه‌های وابسته و روزنامه‌نگاران جیره‌خوار در صف اول مبارزه با مسعود قرار می‌گیرند. عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات سردمدار این مبارزه می‌شود و روزنامه دموکرات ایران که ارتکان حزب دموکرات قوام السلطنه است و حتی روزنامه‌های وابسته شهرت‌پا هم به مسعود می‌تازند. اما توده مردم، با استقبال خود

در یکی از سرمقاله‌هایش نوشت:

آقای قوام‌السلطنه، آقای نخست‌وزیر، اگر شرف دارید

استغناء بدهید!

● مسعود دربار را کانون فساد می‌دانست و بی‌هیچ ترسی به شاه و درباریان می‌تاخت و از جمله، اشرف پیش از همه مورد حمله و انتقاد او قرار می‌گرفت!

ما توفیق والا حضرت اشرف شاهدخت را در ترویج منسوجات داخلی مخصوصاً حمایت و پوشاندن و گرم کردن گدایان و برهنگان از خداوندی که آنها را آن طور و پانزده میلیون را این جور خلق فرموده است خواهانیم.» و دربار از شاه گرفته تا راستگان دست دهمشان همه بدون استثنا، به خون مسعود تشنه بودند و مسعود نیز خرد بارها گفته بود که می‌دانم من به مرگ طبیعی نخواهم مرد.

● دو گلوله ... مرگی اسرار آمیز!

عصر روز پنجشنبه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۶، محمد مسعود بعد از اینکه سرمقاله‌اش را نوشت و نیم ساعتی با دختر چهارساله‌اش دیدار کرد، از دفتر مردامروز، در خیابان فردوسی خارج شد و حدود ساعت ۹ شب بود که برای سرکشی به صنعت‌ها در حال چاپ به چاپخانه مظاهری در خیابان اکباتان رفت و پس از دیدن نمونه‌های چاپ شده و گفتگویی کوتاه با دکتر نصرالله

چاپ این سند و سرمقاله‌یی که مسعود در این باره نوشته بود و لوله‌یی در دستگاه حکومت افکند و کار به آنجا رسید که قوام‌السلطنه با اسکورت تانک به مقر نخست‌وزیری می‌رفت. این خبر به سراسر دنیا نیز مخابره شده بود و همه از جرأت و جسارت روزنامه‌نویسی می‌گفتند که: هیچ تهدید و تطمعی او را ساکت نمی‌کرد و اینک حکم قتل نخست‌وزیر کشور را به جرم جنایت صادر کرده است!

● مسعود و دربار...

محمد مسعود نه تنها با دولتی‌ها و وابستگان فاسد آنها، که با دربار نیز در افتاده بود. او دربار را کانون فساد می‌دانست و بی‌هیچ ترسی به شاه و سایر درباریان می‌تاخت و از جمله اشرف پیش از همه مورد حمله مسعود قرار می‌گرفت. و چاپ عکس اشرف با پالتو پوست بیست و پنج هزار دلاری‌اش در مرد امروز معروف است. و اینکه مسعود در زیر عکس طی مضمایی نوشت:

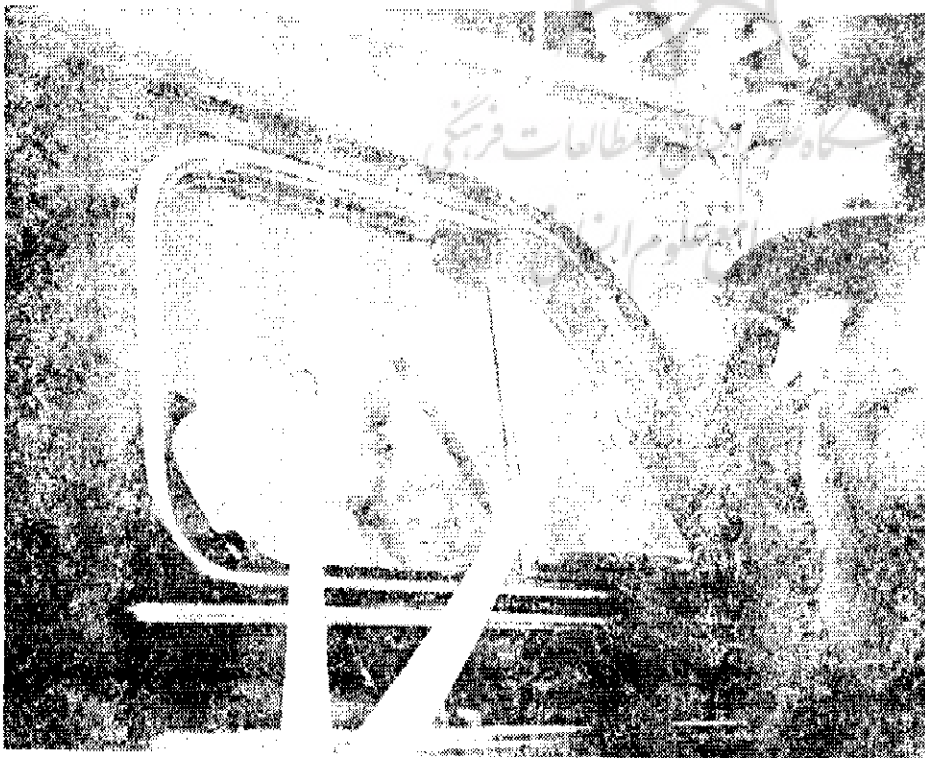
از «مردامروز»، حمایت خود را از مسعود اعلام کرده‌اند و او که تنها تکیه‌گاهش همین مردم‌اند، بی‌هیچ ترسی از دشمنان سرسپرده، کار خود را ادامه می‌دهد و در شماره ۳۹ مرد امروز طی مقاله‌یی می‌نویسد: «باید فهمید که من قبل از روسوفیل، یا انگلونیل بودن یک ایرانی هستم. برای من روس و انگلیس یا فرانسه یا آمریکا فرق نمی‌کند هر کشوری که به نفع ایران قدمی برمی‌دارد در دل من جای دارد، و هر مملکتی که بر علیه مصالح ایران اقدام کند مورد نفرت من خواهد بود و همین سنجش و قضاوت در مورد افراد نیز صدق می‌کند.»

و توده مردم بر این حرف مسعود باور دارد که او به هیچ نیرویی، جز نیروی مردم وابسته نیست.

● درگیری با قوام‌السلطنه

وقتی قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید، امتیاز مرد امروز لغو شده بود و قوام که می‌دانست «محمد مسعود» به هر تقدیر ممکن است رو در روی او بایستد، با او قول و قرار می‌گذاشت. مبنی بر اینکه امتیاز انتشار مرد امروز مجدداً صادر شود، مشروط بر اینکه مسعود در دوره زمامداری قوام‌السلطنه از حمله به او خودداری کند و مسعود به او قول داد تا زمانی که اقداماتش علیه منافع و مصالح ایران نباشد، شخص او را مورد حمله قرار ندهد. اما زمامداری قوام‌السلطنه نمی‌توانست در جهت منافع و مصالح مردم باشد و عملکرد او خیلی زود این را نشان داد و مسعود نیز در هر شماره مرد امروز، به سیاست‌های او تاخت.

قوام‌السلطنه بارها و بارها سعی کرد مسعود را با نظم و دادن رشوه و حتی پست وزارتی ساکت کند. اما مسعود زیر بار هیچ پیشنهادی نرفت و در بسیاری از شماره‌های مرد امروز قوام‌السلطنه را مورد حمله قرار داد. در شماره ۱۱۴ مرد امروز سرمقاله‌یی نوشت باعنوان «آقای قوام‌السلطنه باید بروید» و در شماره بعد عنوان سرمقاله‌اش این بود: «حزب دموکرات ایران خیانت می‌کند، تجدید حکومت نظامی دلیل ضعف قوام‌السلطنه است.» و در شماره ۱۱۷ به تاریخ ۳ مرداد ماه ۱۳۲۶ خطاب به قوام‌السلطنه نوشت: «اگر شرف دارید استعفاء بدهید!» این حملات به نخست‌وزیر وقت در شرایطی بود که مرد امروز مرتباً توقیف می‌شد و مسعود در حال فرار مخفیانه با استناد از امتیاز نشریات دیگری که متعلق به دوستانش بود، مرد امروز را چاپ و مخفیانه توزیع می‌کرد. سرانجام درگیری مسعود و قوام به آنجا کشید که محمد مسعود با چاپ سندی که به تأیید دفتر اسناد رسمی نیز رسیده بود، اعلام کرد: یک میلیون ریال جایزه به کسی داده می‌شود که قوام‌السلطنه را در زمان زمامداری‌اش و قبل از سقوط کابینه او معذور کند.



● آن شب همین که محمد مسعود پس از خروج از چاپخانه پشت فرمان اتومبیل خود قرار گرفت، تیم ترور حزب توده وی را غافلگیر ساخته و با دو تیر پیاپی جمجمه‌اش را هدف قرار دادند.

محمد مسعود

شیفته که سردبیر مرد امروز بود، از چاپخانه خارج شد. ساعت حدود ۹/۵ شب بود که مستخدم چاپخانه از گراورسازی آمد. گراورها را به دکتر شیفته داد و اجازه گرفت که به خانه برود. اما لحظه‌یی بعد برگشت و به شیفته گفت: وقتی من به چاپخانه آمدم دیدم که آقای مسعود سرشان روی فرمان اتومبیل خم شده و حالا هم که بیرون رفته ایشان در همان حال بود. فکر می‌کنم حالش به هم خورده باشد.

شیفته از چاپخانه بیرون می‌آید و سر مسعود را از روی فرمان بلند می‌کند و صورتش را خورین می‌بیند و چون مسعود هنوز تشنه گرم بود؛ به کمک دو تن از کارگران چاپخانه و آقای مظاهری مدیر چاپخانه مسعود را به بیمارستان شفا می‌برند و بلافاصله دکتر سزیدی را که در منزلش بوده، به بالین مسعود می‌آورند. اما دکتر پس از معاینه در می‌یابد که مسعود با شلیک در گلوله به معزش کشته شده است.

● مسعودمان را کشتند...

روز جمعه هنوز آفتاب ندیده بود که خبر ترویر مسعود در شهر و در همه کشور پیچید. خبر از رادیو هم پخش شده بود، و بیش از آن، خوانندگان مرد امروز و دوستانان مسعود خبر را دهان به دهان از شهری به شهر دیگر منتقل کرده بودند و آفتاب تازه برآمده بود که هزاران نفر از مردم در مقابل بیمارستان شفا، اول خیابان ژاله قدیم اجتماع کردند. روزنامه‌ها درباره تعداد مردمی که برای تشییع جنازه مسعود آمده بودند بعدها نوشتند دویست هزار نفر در تشییع جنازه مسعود شرکت کردند. مردم فریاد می‌زدند: «جنازه مسعود را به ما سفید! فرزندان را به ما سفید!» و زمینی که چند تن از روزنامه‌نگاران و پاران نزدیک مسعود جنازه را از بیمارستان بیرون آوردند، مردم تیرت مسعود را بر شانه گرفتند و همراه با فریادهای «مرگ بر قاتلین مسعود» تا برابر محسین آوردند. جنس محسین پسر جوانی پیراهن خورجین مسعود را به چوبی اویخت و از سردر مسعود بالا رفت و بوجه خورجینی را که از پیراهن مسعود ساخته بود، در کنار بوجه ایران و بر بالای اعمال مظلمه گذاشت. مردم بیادیدن پیراهن خورجین مسعود، خوشگین تر از پیش به فریاد آمدند. در این موقع جرموردی چهارپایه‌یی را زیر پا گذاشت و بالا رفت و بعد با دستپایی ترویر از بعضی فریادکنندگان آمده مسعودمان را کشتند. فرزندان را کشتند! که مردم یگانه به خروش آمدند. شعرهای مرگ بر قوا، مرگ بر هانل

مسعود و... خیابان را پر کرد و نیروهای نظامی که تا آن موقع دروازه مراب مردم بودند، به سری تشییع‌کنندگان جنازه مسعود هجوم آوردند، در این هجوم چند نفری زخمی شدند، اما جمعیت همچنان فریاد می‌کرد و جنازه را بردوش داشت. مردم می‌خواستند جنازه را به مجلس ببرند، اما مأموران مانع شدند. مردم جنازه را به طرف مسجد سپهسالار بردند و آنجا هم درهای مسجد گشوده نشد. به پیشنهاد روزنامه‌نگاران، جسد مسعود به محل انجمن روزنامه‌نگاران آورده شد، حالا دیگر ظنر گذشته بود و مردم همچنان در خیابان حضور داشتند.

● شنبه ۲۴ بهمن

روز بعد از ساعت ۱۰ تا ۱۲ ظهر مردم دسته دسته برای وداع با روزنامه‌نگارشان به محل انجمن آمدند و سرانجام بعد از آخرین دیدار

این چه شاهی است...!

محمد مسعود در سراسر دوران روزنامه‌نگاری‌اش از هیچ قدرتی هراسی نداشت و حتی بارها در بازاران و شخص شاه را مورد حمله قرار داد. در شانزدهمین شماره مرد امروز طی مقاله‌یی نوشت: برای این مردم لخت و غوری که شاه را به عمر خود ندیده و در مدت حیات حتی شکشان یک مرتبه سیر نشده و در این وطن عریض و طویل یک جا برای نشستن ندارند، شاه و وطن چه معنی و مفهومی خواهد داشت؟

آخر این چه شاهی است که دهها قصر و میلیونها فرش و لوازم خانه دارد و مردم آن برای یک واجب جائیکه شب کودکان شیرخوار خود را بخوابانند معطل و سرگردانند؟

مردم، جنازه برای تدفین به مطبخ شاهپهلوانی در شمیران برده شد و هزاران نفر از مردم با دهها اتومبیل تا ظهر اندوه نیز برای بدرقه مسعود و آخرین وداع با او رفتند.

● قتل عرموز...

تحقیقات برای یافتن قاتل یا قاتلین مسعود از اولین ساعات بعد از ترویر آغاز شد. دولت در مقابل خشم مردم چاره‌یی نداشت جز اینکه اعلام کند قاتل یا قاتلین مسعود سریعاً شناسایی و دستگیر می‌شوند. حتی گفته شد که شاه نیز مسترانه خواستار شناسایی و دستگیری قاتل مسعود است. با اینهمه هر روز که می‌گذشت پرونده مسعود در کمال تازرکاتری قفس می‌گرفت. از یک سو مردم و روزنامه‌ها هر کدام فرد یا گروه‌یی را مسئول قتل مسعود معرفی می‌کردند، و از سوی دیگر شایعه‌ها و تالیفات گوناگونی را دامن می‌زدند که هوسیان شاهانه و لابی‌یی می‌شد برای پوشاندن حقیقتی که صد سال بعد روشن شود. بعضی از مردم شرمسار و مأموران

قتل مسعود می‌دانستند. بعضی دیگر ارتش و رزم‌آرا را متهم به قتل می‌کردند و بعضی دیگر، قوام السلطنه و ابتهاج و دیگران را، و در این میان پرونده همچنان مسیر خود را در تازریکی طی می‌کرد. تعداد زیادی از افرادی که به نوعی می‌توانستند در مطان اتهام باشند دستگیر و بعد از بازجویی‌های مقدماتی آزاد شدند و سرانجام بر اساس دلایل و شواهدی که به دست آمد، برادران لنگرانی مورد اتهام قرار گرفتند و مأمورین آنها را بازداشت کردند.

● اتومبیل حسام لنگرانی...

عزت دستگیری برادران لنگرانی این بود که چند تن از کسانی که به عنوان شاهد اطلاعاتی در اختیار پلیس گذاشتند، از جمله کارکنان روزنامه نجات ایران که دفترکارشان در نزدیکی دفتر مرد امروز بوده، نشان از اتومبیلی می‌دادند که چند روز قبل از ترویر محمد مسعود آنرا در برابر دفتر مرد امروز دیده بودند و حتی جوانکی دستفروش گفته بود که وقتی او اتومبیل را دیده است یکی از سرنشینان اتومبیل مشغول بازدید یک سلاح گرمی بوده، که وقتی می‌بیند جوانک دستفروش متوجه از شده اسلحه را پنهان می‌کند. براساس مشخصات داده شده و پس از بررسی‌هایی که در مورد اتومبیل مورد بحث انجام شد، مشخص شد که این اتومبیل حسام لنگرانی است و با روشن شدن این مسئله حسام لنگرانی که از اعضا، فعال حزب سوده بود و سایر برادرانش بازداشت شدند، اما غیر از حسام شمه توانستند با ارائه مدارک و شهادت شهود ثابت کنند که شب حادثه در بیرون نرده‌اند و تنها حسام بود که در برابری دلیل قانع کننده به دولت دعوت که در زمان وقوع حادثه در محل بوده است.

● جنجال توده‌ایها

دستگیری حسام لنگرانی و توده‌های وابسته به حزب سوده را بگیره به قسمی در آورد و آنها که قبل از دستگیری حسام مرتکب در معرکه مسعود شده‌اند می‌خواستند و خواستار دستگیری قاتل مسعود، پس از سردهشت حسام لنگرانی بیرون بیایند. راه به قاتل لنگرانی، افرادی از تهران می‌خواستند. مورد همه قرار داشتند و سرانجام در سلطنت حاکم، من از روزنامه‌نگاران و سایر کارکنان مجازات شده شد. مسعود و رفقا، مالی را به مبلغ یک میلیون ریال از زندان آزاد شد. پرونده قتل مسعود، سال در نزدیکی محسین سفید شد.

● ده سال بعد...

سال ۱۳۳۰ خورشیدی روزنامه‌ها در تهران شروع به چاپ کردند. در این سال که در آن روزگار ۳۲۶ روزنامه چاپ می‌شد، در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۳۰ خورشیدی، پرونده‌ها را قتل مسعود می‌باز کرد. از آن تاریخ، پرونده‌ها را قتل مسعود می‌باز کرد. از آن تاریخ، پرونده‌ها را قتل مسعود می‌باز کرد.

● روزنامه مرد امروز، به خاطر سرمقاله‌های تند و کوبنده محمد مسعود، بیش از آنکه در حال انتشار باشد، در حال توقیف بود!

● محمد مسعود، اکثر اوقات به صورت فراری و مخفیانه زندگی می‌کرد و روزنامه‌اش را نیز مخفیانه به چاپ می‌رسانید

بودند که یک نفر آنها زن بود و یک نفر دیگر کیانوری بود و نفر هشتم را نمی‌شناسم. تمام حزب این را می‌دانند که قاتل مسعود، فقط عباسی بود.

به این ترتیب پس از سال‌ها پرده از راز قتل روزنامه‌نگار مردم محمد مسعود برداشته شد. و این بار نه دستگاه حاکم بلکه حزب مدافع آزادی و احقاق حقوق مردم ستم‌دیده، یکجا آزادی و قلم را به گلوله بسته بود.

امروزه «تاب چیست و دوم بهمن ۱۳۲۶ یعنی در حالی که حزب توده عملی و آزاد و تازه از فشار ستم‌دینی که بعد از شکست فرقه دموکرات از رایجان به آن وارد می‌شد به تدریج خلاصی می‌یافت، به قتل رسید. در موقع قتل در آن شب ۵ نفر از رفقای خسرو روزبه، حسام لنگرانی، همایون و عباسی که بعدها در زیر شکنجه تسلیم شد و یک محصل دانشکده انصری حضور داشتند. در این جریان جمعا هشت هزار نفر وارد

گم کردن راه و برای اینکه دستگاه پلیس نتواند سست لازم را برای پیدا کردن گروه بزند، باید اول از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد. محمد مسعود از این جهت ایده‌آل بود زیرا با انتشار روزنامه مرد امروز تقریباً هر کسی را با خود دشمن کرده بود. از یک طرف با دسته مسعودی‌ها و روزنامه اطلاعات سخت درآویخته بود و از طرف دیگر با فوادم سلطنتی و گروه طرفدار او مخالف بود.»

خسرو روزبه در همین اعترافات اشاره می‌کند که در نیم ترور مسعود شرکت داشته است.

● اعتراف کیانوری

در سال ۱۳۶۲ نورالدین کیانوری دبیرکل حزب منحل شده توده در یک مصاحبه تلویزیونی ضمن اعتراف به ترور مسعود توسط ابادی حزب

کیانوری به کجا بسته بود؟

فریدون کشاورز در کتاب من متهم می‌کنم با اشاره به تیم تروری که به دستور نورالدین کیانوری و بدون اطلاع هیأت اجرائیه حزب تشکیل شده بود، دوباره قتل محمد مسعود می‌نویسد «روزنامه مرد امروز محمد مسعود را مردم از هم می‌تاییدند و چند ساعت بعد از انتشار آن، قیمتش به ده برابر و بیشتر از آن می‌رسید. آخر محمد مسعود با شجاعت تعجب‌آوری به شاه و خاندان سلطنت و به خصوص به اشرف حمله می‌کرد، حزب در کشتن او چه نفعی داشت، این کار که فقط به نفع دربار بود، کیانوری به کجا بسته بود که چنین کاری کرد؟»



مراسم تشییع جنازه مدیر مرد امروز از انجمن روزنامه‌نگاران تهران تا مزار ابدی‌اش با شرکت در حدود دویست هزار نفر از مردم تهران (بنابه گزارش خبرنگاران داخلی و خارجی) برگزار شد.

توده گفت:

«واقعات این است که ما در این دوره کوشش می‌کردیم این ضعف‌ها را با تبلیغات خردمان به اشکال مختلف برطرف کنیم. مثلاً کیانوری می‌نویسد که ما در این دوره یکمیته و «روزنامه» را که «حزب یک کمیته» دفاع کرده بود، او را به عهد آن یکمیته «روزنامه» حمله می‌کردیم. در آن دوره «مرد» و «روزنامه» و «دفاعیات» روزنامه‌نگاران را در این بحال ستم‌داری می‌دیدیم. یک بحال بود که من محمد مسعود که روزنامه اشرف کرده بود، او را ترور ترور می‌کردیم که ایجاب کرده بود این عمل را انجام داده است. تا آن وقت همه خیال می‌کردند که این قتل را دربار انجام داده است.»

● اعترافات فریدون کشاورز

دکتر فریدون کشاورز که یکی از سرشناس‌ترین بهره‌های حزب توده بود، بعد از استعفاء از حزب و در کسب تحت عنوان «من متهم می‌کنم کمیته» سرکشی حیرت‌ناگه می‌نویسد: محمد مسعود مدیر روزنامه «مرد